

آثار و معیارهای محبت الهی در قرآن و حدیث



معاونت پژوهش

مدرسه علمیه الزهرا (س) گرگان

پاییز ۹۸

بسمه تعالی شانه العزیز

آثار و معیارهای محبت الهی در قرآن و حدیث^۱

مقدمه

قانون "جذب و دفع" یک قانون عمومی است که بر سرتاسر نظام آفرینش حکومت می کند. از نظر جوامع علمی، هیچ ذره ای از ذرات جهان هستی از دایره حکومت جاذبه عمومی خارج نبوده و همه محکوم آنند. از بزرگترین اجسام و اجرام عالم تا کوچکترین ذرات آن دارای نیروی مرموزی به نام نیروی جاذبه هستند و هم به نحوی تحت تاثیر آن می باشند.

قسمت عمده ای از دوستیها و رفاقتها، و یا دشمنیها و کینه توزیها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفعها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی ریزی شده است و در حقیقت علت اساسی جذب و دفع را باید در سنخیت و تضاد جستجو کرد، همچنان که از نظر بحثهای فلسفی مسلم است که: «السَّخِيَّةُ عَلَّةُ الْأَنْضِمَامِ».

اختلاف انسانها در جذب و دفع

افراد از لحاظ جاذبه و دافعه نسبت به افراد دیگر انسان، یکسان نیستند بلکه به طبقات مختلفی تقسیم می شوند:

^۱ - خلاصه ای از کتب جاذبه و دافعه امام علی (ع) اثر استاد مرتضی مطهری و فرهنگ مهر ورزی اثر استاد حسین انصاریان

۱. افرادی که نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه کسی آنها را دوست و نه کسی دشمن دارد، نه عشق و علاقه و ارادت [کسی] را برمی‌انگیزند و نه عداوت و حسادت و کینه و نفرت کسی را؛ بی تفاوت در بین مردم زندگی می‌کنند.

۲. مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند؛ با همه می‌جوشند و گرم می‌گیرند و همه مردم از همه طبقات را مرید خود می‌کنند؛ در زندگی همه کس آنها را دوست دارد و کسی منکر آنان نیست، وغالباً خیال می‌کنند که حسن خلق و لطف معاشرت و به اصطلاح امروز «اجتماعی بودن» همین است که انسان همه را با خود دوست کند.

۳. مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند، دشمن سازند اما دوست ساز نیستند.

۴. مردمی که هم جاذبه دارند و هم دافعه. انسانهای با مسلک که در راه عقیده و مسلک خود فعالیت می‌کنند، گروههایی را به سوی خود می‌کشند، در دلهایی به عنوان محبوب و مراد جای می‌گیرند و گروههایی را هم از خود دفع می‌کنند و می‌رانند؛ هم دوست سازند و هم دشمن ساز؛ هم موافق پرور و هم مخالف پرور.

باید گفت روش گروه اول درست نیست چون این گروه مانند سنگی هستند که در کناری زندگی می‌کنند. روش گروه دوم نیز از نظر معیارهای انسانی و اسلامی درست نیست. زیرا تنها اهل محبت بودن کافی نیست، انسان باید اهل مسلک هم باشد. همانطور که گاندی در کتاب «این است مذهب من» می‌گوید: «محبت باید با حقیقت توأم باشد». اینکه همه را دوست بداری و به همه محبت بورزی برای انسان هدفدار و مسلکی- که فکر و ایده‌ای را در اجتماع تعقیب می‌کند و درباره منفعت خودش نمی‌اندیشد- میسر نیست. زیرا چنین انسانی خواه ناخواه یکرو و قاطع و صریح است مگر آنکه فردی منافق و دورو باشد. زیرا همه مردم یک جور فکر نمی‌کنند و یک جور احساس ندارند و پسندهای همه یکنواخت نیست. بنابراین مسلکی بودن خواه ناخواه دشمن ساز است. در حقیقت دافعه‌ای است که عده‌ای را در مقابل او به مبارزه برمی‌انگیزد و طرد می‌کند.

گروه سوم نیز روش و مسلک درستی ندارند زیرا اینها نیز افراد ناقصی هستند، که فاقد خصایل مثبت انسانی می‌باشند زیرا اگر از خصایل انسانی بهره مند بودند گروهی و لو عده خیلی طرفدار و علاقه‌مند داشتند .

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

اغْزَرُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْأَخْوَانِ وَ اغْزَرُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۱

ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دوست یافتن ناتوان باشد و از آن ناتوان‌تر آن که دوستان را از دست بدهد و تنها بماند.

گروه چهارم نیز چند گونه‌اند، زیرا گاهی جاذبه و دافعه هر دو قوی است و گاهی هر دو ضعیف و گاهی با تفاوت. افراد با شخصیت آنهایی هستند که جاذبه و دافعه‌شان هر دو قوی باشد، و این بستگی دارد به اینکه پایگاههای مثبت و پایگاههای منفی در روح آنها چه اندازه نیرومند باشد. البته قوت نیز مراتب دارد تا می‌رسد به جایی که دوستان مجذوب، جان را فدا می‌کنند و در راه او از خود می‌گذرند و دشمنان هم آن قدر سرسخت می‌شوند که جان خود را در این راه از کف می‌دهند، و تا آنجا قوت می‌گیرند که حتی بعد از مرگ قرنهای جذب و دفعشان در روحها کارگر واقع می‌شود و سطح وسیعی را اشغال می‌کند. البته باید دید چه عناصری را جذب و چه عناصری را دفع می‌کنند. مثلاً گاهی عنصر دانا را جذب و عنصر نادان را دفع [می‌کنند] و گاهی برعکس است.

جاذبه‌های نیرومند

دعوتهایی که در میان بشر پدید آمده، همه یکسان نبوده و شعاع تأثیر آنها یکنواخت نیست. بعضی از دعوتها و سیستمهای فکری یک بعدی است و در یک سو پیش رفته است؛ در زمان پیدایش خود قشر وسیعی را فرا گرفته، میلیونها جمعیت پیرو پیدا کرده

است اما بعد از زمان خویش دیگر بساط هستی‌اش برچیده شده و به دست فراموشی سپرده شده است. بعضی دو بعدی است، شعاعشان در دو سو پیش رفته است؛ همچنان که قشر وسیعی را فرا گرفته، در زمانها نیز پیشروی کرده. برد آن تنها در بعد مکانی نبوده است، بعد زمان را نیز فرا گرفته است. بعضی دیگر در ابعاد گوناگون پیشروی کرده‌اند؛ هم سطح وسیعی از جمعیت‌های بشر را فرا گرفته و تحت نفوذ خویش قرار داده‌اند و در هر قاره‌ای از قاره‌ها اثر نفوذ آنها را می‌بینیم، و هم بعد زمان را فرا گرفته یعنی مخصوص یک زمان و یک عصر نبوده، قرنهای متمادی در کمال اقتدار حکومت کرده‌اند، و هم تا اعماق روح بشر ریشه دوانده و سرّ ضمیر افراد را در اختیار قرار داده و بر عمق قلبها حکومت کرده و زمام احساسها را در دست گرفته‌اند. این گونه دعوت‌های سه بعدی مخصوص سلسله پیامبران است. و جذب و دفع‌های سه بعدی نیز از مختصات اولیاست، باید گفت امام علی(ع) از مردانی است که این جذب و دفع‌های سه بعدی را درآ است. و جاذبه و دافعه او سخت نیرومند است. شاید در تمام قرون و اعصار جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی پیدا نکنیم. دوستانی دارد عجیب، تاریخی، فداکار، باگذشت؛ از عشق او همچون شعله‌هایی از خرمی آتش، سوزان و پرفروغ‌اند؛ جان دادن در راه او را آرمان و افتخار می‌شمارند و در دوستی او همه چیز را فراموش کرده‌اند. از مرگ علی سالیان بلکه قرونی گذشت اما این جاذبه همچنان پرتو می‌افکند و چشمها را به سوی خویش خیره می‌سازد. در دوران زندگی‌اش عناصر شریف و نجیب، خداپرستانی فداکار و بی‌طمع، مردمی باگذشت و مهربان، عادل و خدمتگزار خلق گرد محور وجودش چرخیدند که هر کدام تاریخچه‌ای آموزنده دارند، و پس از مرگش در دوران خلافت معاویه و امویان جمعیت‌های زیادی به جرم دوستی او در سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند اما قدمی را در دوستی و عشق علی کوتاه نیامدند و تا پای جان ایستادند.

سایر شخصیت‌های جهان، با مرگشان همه چیزها می‌میرد و با جسمشان در زیر خاکها پنهان می‌گردد اما مردان حقیقت خود می‌میرند ولی مکتبی که برمی‌انگیزند با گذشت قرون تابنده‌تر می‌گردد. و این قدرتمندترین جاذبه‌هاست. از اینجا می‌توان دریافت که

پیوند انسان با دین از سبک پیوندهای مادی نیست بلکه پیوند دیگری است که هیچ چیز دیگر چنین پیوندی با روح بشر ندارد.

امام علی (ع) می فرماید:

هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمُ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، اغْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

گردآورندگان داراییها در همان حال که زنده‌اند مرده‌اند و دانشمندان (علمای ربانی) پایدارند تا روزگار پایدار است. جسمهای آنها گمشده است اما نقشهای آنها بر صفحه دلها موجود است.

قلب مسلمان، جایگاه مهر و محبت

مهر و محبت مایه و سرمایه ای است که جایگاهش، قلبی است که در معارف الهیه از آن تعبیر به بیت الله و حرم الله و عرش الله شده است، قلبی که همه ارزش انسان به اعتبار محتویات مثبت و نورانی آن است، قلبی که افق طلوع ایمان و یقین و عشق به حق و مهرورزی نسبت به خلق خداست، قلبی که صاحبش از آن مراقبت و مواظبت نموده و از این که جایگاه رذایل شود حفظش کرده و آن را به صلاح و سواد آراسته و فضای آن را شایسته جلوه فیوضات حضرت فیاض نموده است.

قلب خالی از حالات مثبت و محروم از مایه مهر و محبت بنا به نظر اولیای حق و به ویژه حضرت مولی الموحدین، صاحبش موجودی بی منفعت و وجودی فاقد ارزش است.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در بیانی پر ارزش می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ» «بحار الأنوار: ۹۰/۷۴، باب ۴، حدیث ۳»

خدای تبارک و تعالی نه به ظاهر شما می نگرد و نه به ثروت و اموالتان، بلکه به قلوب شما و اعمالتان نظر می کند.

بر پایه آیات و روایات، قلب در وجود انسان از موقعیت ویژه ای برخوردار است تا جایی که صلاح و فساد و پاکی و ناپاکی انسان در ارتباط با حالات این مرکز حساس و این سرمایه ملکوتی و عنصر عرشی است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَلْزَمُ الْحَقُّ لِمَتِّي فِي أَرْبَعٍ يُحِبُّونَ التَّائِبَ وَ يَرْحَمُونَ الضَّعِيفَ

وَ يُعِينُونَ الْمُحْسِنَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ (بحار الأنوار: ۲۰/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۰)

«ادای حق در چهار چیز بر امت من لازم است: به توبه کننده عشق بورزند، به ناتوان رحم کنند، به نیکوکار کمک نمایند و برای گناه کار آمرزش بخواهند.» وقتی در این روایت دقت می کنیم می بینیم پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به شدت می خواهد امت، دریایی از عشق و محبت و مهر و عاطفه باشند و اگر امت به این روایت عمل کند مدینه فاضله تحقق پیدا می کند، مشکلات حل می شود، گره ها باز می گردد، خلأهای روحی و باطنی کمبودهای معنوی و روانی و نواقص اجتماعی برطرف می شود.

تشیع، مکتب محبت و عشق

از بزرگترین امتیازات شیعه بر سایر مذاهب این است که پایه و زیر بنای اصلی آن محبت است. از زمان شخص نبی اکرم که این مذهب پایه گذاری شده است زمزمه محبت و دوستی بوده است.

جلال الدین سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه ۷ سوره بینه از ابن عساکر از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که گفت در محضر پیغمبر بودیم که علی نیز به محضرش

می‌آمد. حضرت فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست این مرد و شیعیان او در روز قیامت رستگاراند. هنگامی که این سخن را از پیامبر اکرم (ص) می‌شنویم، گروهی را در گرد علی می‌بینیم که شیفته او و گرم او و مجذوب او می‌باشند. از این رو تشیع مذهب عشق و شیفتگی است. عنصر محبت در تشیع دخالت تام دارد. تاریخ تشیع با نام یک سلسله از شیفتگان و شیدایان و جانبازان سر از پا نشناخته توأم است.

اکسیر محبت

شعرای فارسی زبان عشق را «اکسیر» نامیده‌اند. کیمیگران معتقد بودند که در عالم ماده‌ای وجود دارد به نام «اکسیر» یا «کیمیا» که می‌تواند ماده‌ای را به ماده دیگری تبدیل کند؛ قرن‌ها به دنبال آن می‌گشتند. شعرا این اصطلاح را استخدام کردند و گفتند آن اکسیر واقعی که نیروی تبدیل دارد عشق و محبت است، زیرا عشق است که می‌تواند قلب ماهیت کند.

از جمله آثار عشق نیرو و قدرت است. محبت نیروآفرین است، و جَبان را شجاع می‌کند. عشق و محبت، سنگین و تنبل را چالاک و زرنگ می‌کند و حتی از کودن، تیزهوش می‌سازد. عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم طاق و ناشکیبا متحمل و شکیبامی‌سازد. یک مادر را که تا دیروز دختری بخور و بخواب و زودرنج و کم طاق بود با قدرت شگرفی در مقابل گرسنگی و بی‌خوابی و ژولیدگی اندام، صبور و متحمل می‌سازد، و تاب تحمل زحمات مادری به او می‌دهد.

تولید رقت و رفع غلظت و خشونت از روح، و به عبارت دیگر تلطیف عواطف و همچنین توحّد و تأخّد و تمرکز و از بین بردن تشّت و تفرّق نیروها و در نتیجه قدرت حاصل از تجمع، همه از آثار عشق و محبت است. در زبان شعر و ادب، در باب اثر عشق بیشتر به یک اثر برمی‌خوریم و آن الهام بخشی و فیاضیت عشق است.

فیض گل گرچه به حسب ظاهر لفظ، یک امر خارج از وجود بلبل است ولی در حقیقت چیزی جز نیروی خود عشق نیست.

عشق، قوای خفته را بیدار و نیروهای بسته و مهارشده را آزاد می‌کند نظیر شکافتن اتمها و آزاد شدن نیروهای اتمی. الهام بخش است و قهرمان ساز. چه بسیار شاعران و فیلسوفان و هنرمندان که مخلوق یک عشق و محبت نیرومندند.

آثار محبت

۱. حصارشکنی

عشق و محبت قطع نظر از اینکه از چه نوعی باشد (حیوانی جنسی باشد یا حیوانی نسلی و یا انسانی) و قطع نظر از اینکه محبوب دارای چه صفات و مزایایی باشد (دلیر و دلاور باشد، هنرمند باشد یا عالم و یا دارای اخلاق و آداب و صفات مخصوص باشد) انسان را از خودی و خودپرستی بیرون می‌برد. خودپرستی محدودیت و حصار است. عشق به غیر مطلقاً، این حصار را می‌شکند. تا انسان از خود بیرون نرفته است ضعیف است و ترسو و بخیل و حسود و بدخواه و کم صبر و خودپسند و متکبر، روحش، نشاط و هیجان ندارد، همیشه سرد است و خاموش؛ اما همین که از «خود» پا بیرون نهاد و حصار خودی را شکست این خصایل و صفات زشت نیز نابود می‌گردد.

خودپرستی به مفهومی که باید از بین برود درست نیست، یعنی نباید انسان علاقه وجودی نسبت به خود را از بین ببرد تا از خودپرستی برهد. معنی ندارد که آدمی بکوشد تا خود را دوست نداشته باشد. علاقه به خود که از آن به «حبّ ذات» تعبیر می‌شود به غلط در انسان گذاشته نشده است تا لازم گردد از میان برداشته شود. اصلاح و تکمیل انسان بدین نیست که فرض شود یک سلسله‌امور زاید در وجودش تعبیه شده است و باید آن زایدها و مضرها معدوم گردند. به عبارت دیگر، اصلاح انسان در کاستی دادن به او نیست، در تکمیل و اضافه کردن به اوست. وظیفه‌ای که خلقت بر عهده انسان قرار

داده است در جهت مسیر خلقت است، یعنی در تکامل و افزایش است نه در کاستی و کاهش.

مبارزه با خودپرستی مبارزه با «محدودیت خود» است. این خود باید توسعه یابد. این حصار که به دور خود کشیده شده است- که همه چیز دیگر غیر از آنچه به او به عنوان یک شخص و یک فرد مربوط گردد آن را بیگانه و ناخود و خارج از خود می‌بیند- باید شکسته شود. شخصیت باید توسعه یابد که همه انسانهای دیگر را بلکه همه جهان خلقت را در برگیرد. پس مبارزه با خودپرستی یعنی مبارزه با محدودیت خود. بنابراین خودپرستی جز محدودیت افکار و تمایلات چیزی نیست. عشق، علاقه و تمایل انسان را به خارج از وجودش متوجه می‌کند؛ وجودش را توسعه داده و کانون هستی‌اش را عوض می‌کند و به همین جهت عشق و محبت یک عامل بزرگ اخلاقی و تربیتی است، مشروط به اینکه خوب هدایت شود و به طور صحیح مورد استفاده واقع گردد.

۲. سازنده یا خراب کننده

علاقه به شخص یا شیء وقتی که به اوج شدت برسد به طوری که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد «عشق» نامیده می‌شود. عشق، اوج علاقه و احساسات است. ولی نباید پنداشت که آنچه به این نام خوانده می‌شود یک نوع است، دو نوع کاملاً مختلف است. آنچه از آثار نیک گفته شد مربوط به یک نوع آن است و اما نوع دیگر آن کاملاً آثار مخرب و مخالف دارد.

احساسات انسان انواع و مراتب دارد. برخی از آنها از مقوله شهوت و مخصوصاً شهوت جنسی است و از وجوه مشترک انسان و سایر حیوانات است، با این تفاوت که در انسان به علت خاصی- که مجال توضیحش نیست- اوج و غلیان زاید الوصفی می‌گیرد و بدین جهت نام «عشق» به آن می‌دهند و در حیوان هرگز به این صورت در نمی‌آید. ولی به هر حال از لحاظ حقیقت و ماهیت، جز طغیان و فوران و طوفان شهوت چیزی نیست.

از مبادی جنسی سرچشمه می‌گیرد و به همان جا خاتمه می‌یابد. افزایش و کاهش بستگی زیادی دارد به فعالیت‌های فیزیولوژیکی دستگاه تناسلی و قهراً به سنین جوانی. با پا گذاشتن به سن از یک طرف و اشباع و افراز از طرف دیگر کاهش می‌یابد و منتفی می‌گردد.

جوانی که از دیدن رویی زیبا و مویی مجتد به خود می‌لرزد و از لمس دستی ظریف به خود می‌پیچد، باید بداند جز جریان مادی حیوانی در کار نیست. این گونه عشق‌ها به سرعت می‌آید و به سرعت می‌رود، قابل اعتماد و توصیه نیست، خطرناک است، فضیلت کُش است. تنها با کمک عفاف و تقوا و تسلیم نشدن در برابر آن است که آدمی سود می‌برد. یعنی خود این نیرو انسان را به سوی هیچ فضیلتی سوق نمی‌دهد اما اگر در وجود آدمی رخنه کرد و در برابر نیروی عفاف و تقوا قرار گرفت و روح فشار آن را تحمل کرد ولی تسلیم نشد، به روح قوّت و کمال می‌بخشد.

انسان نوعی دیگر احساسات دارد که از لحاظ حقیقت و ماهیت با شهوت مغایر است. بهتر است نام آن را «عاطفه» و یا به تعبیر قرآن «مودّت» و «رحمت» بگذاریم.

انسان آنگاه که تحت تأثیر شهوات خویش است، از خود بیرون نرفته است؛ شخص یا شیء مورد علاقه را برای خودش می‌خواهد و به شدت می‌خواهد. اگر درباره معشوق و محبوب می‌اندیشد، بدین صورت است که چگونه از وصال او بهره‌مند شود و حد اکثر تمتّع را ببرد. بدیهی است که چنین حالتی نمی‌تواند مکمل و مربی روح انسان باشد و روح او را تهذیب نماید.

اما انسان گاهی تحت تأثیر عواطف عالی انسانی خویش قرار می‌گیرد، محبوب و معشوق در نظرش احترام و عظمت پیدا می‌کند، سعادت او را می‌خواهد، آماده است خود را فدای خواسته‌های او بکند. این گونه عواطف، صفا و صمیمیت و لطف و رقت و از خود گذشتگی به وجود می‌آورد، بر خلاف نوع اول که از آن خشونت و سبّیت و جنایت

برمی‌خیزد. مهر و علاقه مادر به فرزند از این مقوله است. ارادت و محبت به پاکان و مردان خدا، و همچنین وطن دوستی‌ها و مسلک دوستی‌ها از این مقوله است.

این نوع از احساسات است که اگر به اوج و کمال برسد همه آثار نیکی که قبلاً شرح دادیم بر آن مترتب است، و هم این نوع است که به روح شکوه و شخصیت و عظمت می‌دهد بر خلاف نوع اول که زبون کننده است؛ و هم این نوع از عشق است که پایدار است و با وصال تیزتر و تندتر می‌شود برخلاف نوع اول که ناپایدار است و وصال مدفن آن به شمار می‌آید.

در قرآن کریم رابطه میان زوجین را با کلمه «مودت» و «رحمت» تعبیر می‌کند «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» روم/ ۲۱ که این نکته بسیار عالی است، اشاره به جنبه انسانی و فوق حیوانی زندگی زناشویی است. اشاره به این است که عامل شهوت تنها رابط طبیعی زندگی زناشویی نیست؛ رابط اصلی، صفا و صمیمیت و اتحاد دو روح است و به عبارت دیگر آنچه زوجین را به یکدیگر پیوند یگانگی می‌دهد مهر و مودت و صفا و صمیمیت است نه شهوت که در حیوانات هم هست.

فیلسوفان مادی نیز نتوانسته‌اند این حالت معنوی را- که از جهاتی جنبه غیر مادی دارد و با مادی بودن انسان و ما فوق انسان سازگار نیست- در بشر انکار کنند.

نکته دیگری که باید تذکر داده شود و مورد توجه قرار گیرد این است که حتی عشقهای شهوانی ممکن است سودمند واقع گردد، و آن هنگامی است که با تقوا و عفاف توأم گردد. یعنی در زمینه فراق و دست ناری از یک طرف و پاکی و عفاف از طرف دیگر، سوز و گدازها و فشار و سختی‌هایی که بر روح وارد می‌شود آثار نیک و سودمندی به بار می‌آورد. عرفا در همین زمینه است که می‌گویند عشق مجازی تبدیل به عشق حقیقی یعنی عشق به ذات احدیت می‌گردد و در همین زمینه است که روایت می‌کنند:

مَنْ عَشِقَ وَكَتَمَ وَغَفَّ وَ مَاتَ مَاتَ شَهِيداً .. شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ؛ ج ۲۰ ؛
ص ۲۳۴

آن که عاشق گردد و کتمان کند و عفاف بورزد و در همان حال بمیرد، شهید مرده است.

اما این نکته را نباید فراموش کرد که این نوع عشق با همه فوایدی که در شرایط خاص
احیاناً به وجود می آورد، قابل توصیه نیست؛ وادیی است بس خطرناک. از این نظر مانند
مصیبت است که اگر بر کسی وارد شود و او با نیروی صبر و رضا با آن مقابله کند، مکمل
و پاک کننده نفس است، خام را پخته و مکدر را مصفا می نماید، اما مصیبت قابل توصیه
نیست. کسی نمی تواند به خاطر استفاده از این عامل تربیتی، مصیبت برای خود خلق
کند و یا برای دیگری به این بهانه مصیبت ایجاد نماید.

باید گفت: عشق و محبت منحصر به عشق حیوانی جنسی و حیوانی نسلی نیست بلکه
نوع دیگری از عشق و جاذبه هست که در جوّی بالاتر قرار دارد و اساساً از محدوده ماده
و مادیات بیرون است و از غریزه‌های ماورای بقای نسل سرچشمه می گیرد، و در حقیقت
فصل ممیز جهان انسان و جهان حیوان است و آن عشق معنوی و انسانی است، عشق
ورزیدن به فضایل و خوبیها و شیفتگی سجایای انسانی و جمال حقیقت.

عشق در آیات بسیاری از قرآن با واژه «محبت» و احياناً «وُدّ» یا «مودّت» از آن یاد شده
است. این آیات در چند قسمت قرار گرفته اند:

۱. آیاتی که در وصف مؤمنان است و از دوستی و محبت عمیق آنان نسبت به حضرت
حق یا نسبت به مؤمنان سخن گفته است:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. بقره/ ۱۶۵

آنان که ایمان آورده اند در دوستی خدا سخت ترند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ حشر/ ۹.

و آنان که پیش از مهاجران، در خانه (دار الهجرة، خانه مسلمانان) و در ایمان (خانه روحی و معنوی مسلمانان) جایگزین شده، مهاجرانی را که به سوی ایشان می آیند دوست دارند و در دل خودشان از آنچه به آنها داده شده است احساس ناراحتی نمی کنند و آنها را بر خویش مقدم می دارند، هر چند خود نیازمند بوده باشند.

۲. آیاتی که از دوستی حضرت حق نسبت به مؤمنان سخن می گوید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ بقره/ ۲۲۲. خدا دوست دارد توبه کنندگان و پاکیزگان را.

۳. آیاتی که متضمن دوستیهای دوطرفی و محبتهای متبادل است: دوستی حضرت حق نسبت به مؤمنین و دوستی مؤمنان نسبت به حضرت حق و دوستی مؤمنین یکدیگر را:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ آل عمران/ ۳۱.

بگو اگر دوست دارید خدا را، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را برایتان ببخشد.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. مائده/ ۵۴.

خدا بیاورد قومی را که دوستشان دارد و آنها او را دوست دارند.

محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا مریم/ ۹۶

آنان که ایمان آورده‌اند و شایسته‌ها انجام داده‌اند، خداوند بخشایشگر برایشان دوستی قرار می‌دهد.

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. (روم / ۲۱)

در میان شما با همسران‌تان دوستی قرار داد و مهر افکند.

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ما فرزندانمان را به نام شما و پدرانتان اسم می‌گذاریم. آیا این کار، ما را سودی دارد؟ حضرت فرمودند: آری به خدا قسم «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» مگر دین چیزی غیر از دوستی است؟ سپس به آیه شریفه: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» استشهاد فرمود. (تفسیر العیاشی / ج ۱ / ۱۶۸)

اساساً علاقه و محبت است که اطاعت‌آور است. عاشق را آن یارا نباشد که از خواست معشوق سربپیچد. اطاعت و پرستش حضرت حق به نسبت محبت و عشقی است که انسان به حضرت حق دارد، همچنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

خدا را نافرمانی کنی و اظهار دوستی او کنی؟! به جان خودم این رفتاری شگفت است. اگر دوستی‌ات راستین بود اطاعتش می‌کردی زیرا که دوستدار، مطیع کسی است که او را دوست دارد. (تحف العقول / النص / ۲۹۴ / و روی عنه ع فی قصار هذه المعانی ص: ۲۹۲)

۳. محبت، نیروی عظیم برای نفوذ و اداره اجتماع

نیروی محبت از نظر اجتماعی نیروی عظیم و مؤثری است. بهترین اجتماعها آن است که با نیروی محبت اداره شود، محبت زعیم و زمامدار به مردم و محبت و ارادت مردم به زعیم و زمامدار.

علاقه و محبت زمامدار عامل بزرگی است برای ثبات و ادامه حیات حکومت، و تا عامل محبت نباشد رهبر نمی تواند و یا بسیار دشوار است که اجتماعی را رهبری کند و مردم را افرادی منضبط و قانونی تربیت کند و لو اینکه عدالت و مساوات را در آن اجتماع برقرار کند. مردم آنگاه قانونی خواهند بود که از زمامدارشان علاقه ببینند و آن علاقه‌هاست که مردم را به پیروی و اطاعت می کشد.

قرآن خطاب به پیغمبر می کند که ای پیغمبر! نیروی بزرگی را برای نفوذ در مردم و اداره اجتماع در دست داری:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ آل عمران / ۱۵۹

به موجب لطف و رحمت الهی، تو برایشان نرم دل شدی که اگر تندخوی سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می گشتند. پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن.

در اینجا علت گرایش مردم به پیغمبر اکرم را علاقه و مهری دانسته که نبی اکرم نسبت به آنان مبذول می داشت. باز دستور می دهد که بخششان و برایشان استغفار کن و با آنان مشورت نما. اینها همه از آثار محبت و دوستی است، همچنان که رفق و حلم و تحمل، همه از شئون محبت و احسان اند.

امیر المؤمنین نیز در فرمان خویش به مالک اشتر آنگاه که او را به زمامداری مصر منصوب می کند، درباره رفتار با مردم چنین توصیه می کند:

وَ اشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ ... فَاعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ
مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ. نهج البلاغه، نامه ۵۳

احساس مهر و محبت به مردم را و ملاطفت با آنها را در دلت بیدار کن ... از عفو و گذشت به آنان بهره‌ای بده همچنان که دوست داری خداوند از عفو و گذشتش تو را بهره‌مند گرداند.

۴. بهترین وسیله تهذیب نفس

آیا عشق و علاقه به اولیاء و دوستی نیکان، خود هدف است یا وسیله‌ای است برای تهذیب نفس و اصلاح اخلاق و کسب فضایل و سجایای انسانی؟.

در عشقهای حیوانی، تمام عنایت و اهتمام عاشق به صورت معشوق و تناسب اعضا و رنگ و زیبایی پوست اوست و آن غرایز است که انسان را می‌کشد و مجذوب می‌سازد اما پس از اشباع غرایز، دیگر آن آتشها فروغ ندارد و به سردی می‌گراید و خاموش می‌گردد.

اما عشق انسانی حیات است و زندگی، اطاعت‌آور است و پیرو ساز؛ و این عشق است که عاشق را هم شکل با معشوق قرار می‌دهد و وی می‌کوشد تا جلوه‌ای از معشوق باشد و کپیه‌ای از روشهای او. محبت به سوی مشابَهت و مشاکلت می‌راند و قدرت آن سبب می‌شود که مُحب به شکل محبوب درآید. محبت مانند سیم برقی است که از وجود محبوب به محب وصل گردد و صفات محبوب را به وی منتقل سازد، و اینجاست که انتخاب محبوب اهمیت اساسی دارد. لهذا اسلام در موضوع دوست‌یابی و اتخاذ صدیق بسیار اهتمام ورزیده و در این زمینه آیات و روایاتی بسیار وارد شده است، زیرا دوستی همرنگ ساز است و زیباساز و غفلت‌آور. در قسمتی از آیات و روایات، از همنشینی و دوستی مردم ناپاک و آلوده سخت برحذر داشته است و در قسمتی از آنها به دوستی پاکدلان دعوت کرده است.

ابن عباس گفت در محضر پیغمبر بودیم. پرسیدند: بهترین همنشینان کیست؟ حضرت فرمود:

مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ وَ زَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ ذَكَرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ بحار الانوار، ج ۱۵، کتاب العشرة، ص ۵۱، طبع قدیم.

آن کس که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش بر دانشتان بیفزاید و رفتار شما را به یاد آخرت و قیامت بیندازد.

بشر به اکسیر محبت نیکان و پاکان سخت نیازمند است که محبت بورزد و محبت پاکان او را با آنها هم‌رنگ و هم‌شکل قرار دهد.

برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس طرق مختلفی پیشنهاد شده و مشربهای گوناگونی پدید آمده است. از جمله مشرب سقراطی است. طبق این مشرب، انسان باید خود را از راه عقل و تدبیر اصلاح کند. آدمی اول باید به فواید تزکیه و مضرات آشفته‌گی اخلاق، ایمان کامل پیدا کند و سپس با ابزار دستی عقل یک یک صفات مذموم را پیدا کند (مثل کسی که می‌خواهد موها را تک‌تک از داخل بینی بچیند، یا مثل کشاورزی که از لابلاي زراعت با دست خود یک یک علفهای هرزه را بکند، یا مثل کسی که می‌خواهد گندم را با دست خود از ریگ و کلوخ پاک کند) و آنگاه آنها را از خرمن هستی‌اش پاک کند. طبق این روش باید با صبر و حوصله و دقت و حساب و اندیشه، تدریجاً مفساد اخلاقی را زایل کرد و غشها را از طلای وجود پاک کرد، و شاید بتوان گفت که برای عقل امکان پذیر نیست که از عهده برآید.

فیلسوفان، اصلاح اخلاق را از فکر و حساب می‌خواهند، مثلاً می‌گویند: عفت و قناعت باعث عزت و شخصیت انسان است در نظر مردم، و طمع و آز موجب ذلت و پستی است. یا می‌گویند: علم موجب قدرت و توانایی است، علم چراغی است فرا راه انسان که راه را از چاه روشن می‌کند. و یا می‌گویند: حسد و بدخواهی بیماری روحی است، از نظر اجتماعی عواقب سوئی را به دنبال خواهد داشت و از این قبیل سخنان.

شک نیست که این راه راه صحیحی است و این وسیله وسیله خوبی است اما سخن در میزان ارزش این وسیله است با مقایسه با یک وسیله دیگر، همچنان که اتومبیل مثلاً وسیله خوبی است اما در مقام مقایسه با هواپیما مثلاً باید دید ارزش این وسیله در چه حد است.

اهل عرفان و سیر و سلوک به جای پویش راه عقل و استدلال، راه محبت و ارادت را پیشنهاد می‌کنند. می‌گویند: کاملی را پیدا کن و رشته محبت و ارادت او را به گردن دل بیاویز که از راه عقل و استدلال، هم بی‌خطرتر است و هم سریعتر. در مقام مقایسه، این دو وسیله مانند وسایل دستی قدیم و وسایل ماشینی می‌باشند.

تأثیر نیروی محبت و ارادت در زایل کردن رذایل اخلاقی از دل، از قبیل تأثیر موادشیمیایی بر روی فلزات است. مثلاً یک کلیشه ساز با تیزاب اطراف حروف را از بین می‌برد نه با ناخن و یا سر چاقو و یا چیزی از این قبیل. اما تأثیر نیروی عقل در اصلاح مفاسد اخلاقی مانند کار کسی است که بخواهد ذرات آهن را از خاک با دست جدا کند. چقدر رنج و زحمت دارد؟! اگر یک آهن‌ربای قوی در دست داشته باشد ممکن است با یک گردش همه آنها را جدا کند. نیروی ارادت و محبت مانند آهن‌ربا صفات رذیله را جمع می‌کند و دور می‌ریزد. به عقیده اهل عرفان، محبت و ارادت پاکان همچون دستگاه خودکاری، خودبه‌خود رذایل را جمع می‌کند و بیرون می‌ریزد.

۵. محبت و مهرورزی چشمه جوشان ایمان و اخلاق

محبت و عشق، محصول و میوه شیرین و پرفایده معرفت و آگاهی است؛ معرفتی که ابزارش حواس ظاهری و باطنی است و همچون آب، چشمه شیرینی است که در کشتزار وجود به آبیاری برمی‌خیزد و دانه‌های استعدادها را شگرف خدادادی را به فعلیت می‌رساند و از وجود انسان منبعی از ایمان و اخلاق و کرامت و وقار و ادب می‌سازد و وی را تبدیل به روضه رضوان معنوی و ملکوتی می‌نماید.

انسان هنگامی که به وسیله قرآن و فرهنگ انبیاء و امامان معصوم و در پی مطالعه در آثار خلقت و به دنبال شنیدن حقایق از اهل بصیرت، خدا را بشناسد، یقیناً بر اثر این شناخت، قلبش نسبت به حق، دریایی مواج از محبت و عشق به خدا می شود و از آنجا که به طور طبیعی هر عاشق مهجوری دنبال رسیدن به وصال معشوق است، به جستجوی راه رسیدن به وصال برمی خیزد و نهایتاً به این حقیقت راهنمایی می شود که محبت، راه رسیدن به وصال بندگی و عبادت خالصانه است.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (كهف (۱۸) :
(۱۱۰)

پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

بندگی و عبادت به معنای هماهنگ نمودن همه حالات درون و برون با خواسته ها و دستورات حضرت حق است که به خاطر رشد، کمال و سعادت دنیا و آخرت مردم از باب محبت خدا به بندگان به وسیله کتاب های آسمانی و به ویژه قرآن و به توسط پیامبران به انسان اعلام شده است، پیامبرانی که حضرت حق از شدت محبت به مردم، آنان را برادر مردم خطاب کرده و قلب نورانی آنان را نسبت به جوامعی انسانی اقیانوسی از عشق و محبت قرار داده و عنوان برادر بودنشان نسبت به مردم هم به همین خاطر است.

قرآن می فرماید:

وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا أَعْرَفَ (۷) : ۶۵. و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم. إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ. هنگامی که برادرشان نوح به آنان گفت. شعراء (۲۶) : ۱۰۶.

این برادران عاشق و با محبت و هدایت گر و اصلاح طلب و دلسوز و مهربان، انواع آزارها و شکنجه ها و رنج ها را از جانب مردم تحمل کردند، ولی دست از مردم برنداشتند و به

مهرورزی و هدایت گری ادامه دادند تا خود جوامع، بر اثر پافشاری در گناه و فساد که طبیعتاً چون تیشه به ریشه است، از میان رفتند.

اینان آمدند تا فاصله مردم را با خدا به وسیله ایمان و عمل صالح و اخلاق پاک و به عبارت دیگر به سبب عبادت حق و خدمت به خلق کم کنند تا به سرسبزی حالات و اعمال مردم افزوده شود و از وجودشان شجره طیبه به وجود آید و در هر کجا که قرار می گیرند نسبت به خود و به دیگران دریایی از محبت و منبعی از خیر و سود رسانی گردند. و اگر حالت مجذوبیت جا بیفتد از بهترین حالات است و تصفیه گر و نبوغ بخش است.

آری آنان که این راه را رفته اند، اصلاح اخلاق را از نیروی محبت می خواهند و به قدرت عشق و ارادت تکیه می کنند. تجربه نشان داده است که آن اندازه که مصاحبت نیکان و ارادت و محبت آنان در روح مؤثر افتاده است، خواندن صدها جلد کتاب اخلاقی مؤثر نبوده است.

گاهی بزرگانی را می بینیم که ارادتمندان آنان حتی در راه رفتن و لباس پوشیدن و برخوردها و ژست سخن از آنان تقلید می کنند. این تقلید اختیاری نیست، خودبه خود و طبیعی است. نیروی محبت و ارادت است که در تمام ارکان هستی محب اثر می گذارد و در همه حال او را هم رنگ محبوب می سازد. این است که هر انسانی باید برای اصلاح خویش دنبال اهل حقیقتی بگردد و به او عشق بورزد تا [به] راستی بتواند خویش را اصلاح کند.

انسانی که قبلاً هرچه تصمیم می گرفت عبادت یا عمل خیری انجام دهد باز سستی در ارکان همتش راه می یافت، وقتی که محبت و ارادت آمد دیگر آن سستی و رخوت می رود و عزمش راسخ و همتش نیرومند می گردد.

از اینجا می‌توانیم استفاده کنیم که کوشش و کشش یا فعالیت و انجذاب باید با هم همراه باشند. از کوشش بدون جذبه کاری ساخته نیست کما اینکه کشش بدون کوشش به جایی نمی‌رسد.

آیا جنگ و جهاد در اسلام با مهر و محبت تعارض دارد؟

ممکن است کسی بگوید دین خدا که جز محبت چیزی نیست، چنان که گفته اند:

«هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ». «بحار الأنوار: ۲۳۷/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۵».

و در قواعد این دین به اندازه ای که سفارش به محبت و مهرورزی شده است، در هیچ فرهنگی نشده است، پس چرا از برنامه های اصولی این دین جنگ است؟

باید گفت: اگرچه اسلام قانون محبت است و قرآن، پیغمبر اکرم را «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» معرفی می‌کند:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء/ ۱۰۷.

نفرستادیم تو را مگر که مهر و رحمتی باشی برای جهانیان.

یعنی نسبت به خطرناکترین دشمنان نیز رحمت باشی و به آنان محبت کنی. اما محبتی که قرآن دستور می‌دهد آن نیست که با هر کسی مطابق میل و خوشایند او عمل کنیم، با او طوری رفتار کنیم که او خوشش بیاید و لزوماً به سوی ما کشیده شود. محبت این نیست که هر کسی را در تمایلاتش آزاد بگذاریم و یا تمایلات او را امضا کنیم. این محبت نیست بلکه نفاق و دورویی است. محبت آن است که با حقیقت توأم باشد. محبت خیر رساندن است و احیاناً خیر رساندن‌ها همیشه به شکلی نیست که علاقه و محبت طرف را جلب کند. چه بسا افرادی که انسان از این رهگذر به آنها علاقه می‌ورزد و آنها چون این محبتها را با تمایلات خویش مخالف می‌بینند به جای قدردانی دشمنی می‌کنند.

بعلاوه محبت منطقی و عاقلانه آن است که خیر و مصلحت جامعه بشریت در آن باشد نه خیر یک فرد و یا یک دسته بالخصوص. بسا خیر رساندن‌ها و محبت کردن‌ها به افراد که عین شر رساندن و دشمنی کردن با اجتماع است.

و ثالثاً محبت، تنها داروی علاج بشریت نیست. در مذاق‌ها و مزاج‌هایی خشونت نیز ضرورت دارد و مبارزه و دفع و طرد لازم است. اسلام، هم دین جذب و محبت است و هم دین دفع و نقت.

ازطرف دیگر برخورد اولیّه همهٔ پیامبران به ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با دشمنان برخورد تبلیغی و فرهنگی آن هم بر اساس مهر و محبت بوده است.

وظیفهٔ رسولان الهی بشارت و هشدار بود، بشارت به نتایج کارهای مثبت و هشدار به عاقبت زیان بار کارهای منفی.

آنان با مردم سر جنگ و ستیز نداشتند، آنان طیبانه برخورد می کردند تا مردم از بیماری‌های معنوی‌رهای یابند و عاشقانه برخورد می کردند تا مردم دچار عذاب قیامت و بلاهای دنیایی نگردند.

ولی هواپرستان متعصب و شهوت رانان بی قید و بند و آنان که تحمل حقایق را نداشتند و زندگی را جز بر محور شکم و شهوت نمی دیدند، برای خاموش کردن صدای هدایت گر فرستادگان خدا شروع به جنگ کردند و پیامبران هم به ناچار برای دفاع از خود و مؤمنان و حفظ دین به پای خاستند.

عقلی و شرعی نبود که دشمن ابتدا به حمله کند و طرف مقابلش دست روی دست بگذارد تا دشمن هر چه می خواهد انجام دهد.

علاوه بر این، پیامبران در برخورد با دشمن، قوانینی را ارائه کردند که باز نشان از مهرورزی آنان به انسان و عشق آنان به نجات بشر از هلاکت ابدی بود.

این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که بسیاری از هم‌زمان پیامبر از ایمان قوی و خصال پسندیده و اوصاف حمیده برخوردار بودند تا جایی که دشمنی دشمنان و کینه مثبت آنان به طرف مقابل سبب انحراف آنان از صراط مستقیم و عدالت ورزی و احسان نمی شد.

[وَ كَايْنُ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونًا كَثِيرًا مِمَّا وَهَبُوا لَهَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ] (آل عمران (۳) : ۱۴۶)

انبوهی از دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه آنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.

بنابراین جنگ در دین خدا بر اساس حفظ نفوس محترمه و اموال و نوامیس مردم و حراست از ارزش ها و ابلاغ فرهنگ سعادت بخش حق و ریاضت دادن به نفس برای تزکیه و تربیت است و بر مجاهد واجب است نیت خود را در جنگ برای خدا قرار دهد و هدفش فقط و فقط اطاعت از خدا و بندگی حضرت او باشد و سعی کند در هنگام جنگ همه خواسته های حق را رعایت کند و از کم ترین ستمی به دشمن و کار ناحقی نسبت به طرف مقابل بپرهیزد و بر مجاهدان است که اگر دشمن درخواست امان کند چنانچه زمینه فراهم باشد، او را امان دهند و از وی با محبت بخوانند که اسلام را با آزادی و اختیار بپذیرند و اگر نپذیرفتند از کم ترین اجبار نسبت به آنان برای پذیرش دین امتناع ورزند زیرا دین اجباری فاقد اعتبار و ارزش است و عمل بر اساس آن کم ترین اجر و پاداشی در پیشگاه حضرت حق ندارد، از این رو صاحب شریعت حلال و حرام از اجبار کردن مردم به پذیرش دین نهی فرموده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، جلد ۱۶، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۷، تهران- قم، ص ۲۲۴ الی ص ۲۷۰
- ۲- حسین انصاریان، فرهنگ مهر ورزی، انتشارات دارالعرفان، ۱۳۸۵، قم